

در یک تقسیم‌بندی روش‌شناسانه، می‌توان میدان سیاست‌ورزی را از جامعه مدنی جدا کرد. این میدان که اولین بار توسط ارسطو polity نامیده شد، مجال و عرصه‌ای برای رقابت نیروهای سیاسی است و دولت در کنار آن قرار می‌گیرد. ارسطو معتقد بود بهترین ساختار سیاسی برای رقابت ساختاری است که در آن اعتدال وجود داشته باشد به همین دلیل از نظر او سلطنت، شکل مناسبی برای حکومت است، به شرط آن که از اعتدال خارج نشود و به سمت استبداد نرود. از نظر او آریستوکراسی نیز مطلوب است به شرط آن که به سمت تفاخر و ثروت‌اندوزی الیگارش‌ی نرود. جمهوری نیز وضع مطلوبی است به این شرط که به دموکراسی نینجامد، چون از نظر او دخالت توده مردم، جامعه را به هرج و مرج می‌کشاند. در نتیجه او بهترین ساختار سیاسی را که polity می‌نامید، ترکیبی از جمهوری و آریستوکراسی می‌دانست که در آن طبقات متوسط الحال زمام امور را در دست داشته باشند و قدرت آن‌ها چنان باشد که توده‌های فقیر و نادار نتوانند آن را به سمت خشونت پیش ببرند یا اغنیا و اشراف جنگ سالار آن را به جنگ بر سر تقسیم غنائم تقلیل دهند. برای او این میدان بهترین جای سیاست‌ورزی محسوب می‌شد. البته ارسطو اعتقاد داشت که جز در جوامع کوچک، مانند دولت-شهرهای یونان، نمی‌توان از این سیستم بهره برد؛ او برای جوامع خیلی بزرگ پیشنهادی نداشت.

یکی دیگر از کسانی که درباره polity بحث مستوفی کرده، چارلز تیلی است. او معتقد است نمایندگان جامعه مدنی که به صورت نیروهای سیاسی در می‌آیند، در فضایی به نام polity با یکدیگر رقابت می‌کنند. وی این رقبا را Contenders می‌نامید.

از نظر او این رقبا در ستیز و سازشی دائمی با یکدیگر به سر می‌برند؛ کسی که توانسته باشد نیروی بیشتری بسیج کند، قدرت حاکمه را به دست خواهد گرفت. اما در دیدگاه تیلی، خارج از polity نیز نیروهایی وجود دارند که به صورت جنبش‌های اجتماعی چالشگر، عرصه polity را به چالش می‌کشند و می‌کوشند از وضعیت چالشگری به وضعیت رقابت ارتقاء یابند، یعنی به درون polity راه یابند. از نظر او، دموکراسی همان ظرفیت یا عرصه polity برای انبساط خود و تبدیل چالشگران به رقباست؛ به عبارت دیگر، هضم کردن جنبش‌های ضدسیستمی در عرصه سیاست است. او با بررسی تحولات سیاسی اروپا، نشان می‌دهد که مثلاً انگلستان از قرن دوازدهم دارای polity شده است یعنی لاقلاً دو نیروی رقیب (سلطنت و اشرافیت‌دار) در میدان سیاست وجود داشتند که یکدیگر را مهار و موازنه می‌کردند و هیچ کدام نمی‌توانستند دیگری را از صحنه خارج کنند. بذر دموکراسی در انگلستان همان ماگناکارتا (مشروطه بزرگ) بود که قواعد بازی این دو نیرو را تنظیم می‌کرد. اما کم‌کم چالشگرانی پیدا شدند که با تلاش و بسیج اجتماعی توانستند به درون polity راه یابند و به عنوان رقبای جدید مطرح شوند. در انگلستان بورژوازی، کارگران، زنان و رنگین‌پوستان، آقشاری بودند که طی سنوات بعدی از حالت جنبش‌های چالشگر در آمدند و انبساط polity و دموکراسی را در انگلستان گسترش دادند.

در فرانسه شاهد تجربه متفاوتی هستیم. در آن جا به دلیل مقاومت عرصه سیاست که به وسیله تنها یک بازیگر (خاندان بوربون‌ها) پر شده بود، مشارکت اجتماعی گسترده چالشگران به صورت انفجاری عرصه polity را منبسط کرد. یعنی برخلاف انگلستان که polity بر اثر ورود آرام چالشگران بسط یافت، در فرانسه به دلیل مقاومت سیستم، بسط polity با انفجاری همراه بود که هرج و مرج اجتماعی و سیاسی بیشتر و هزینه گزاف‌تری برای فرانسه به همراه داشت. در این جا بد نیست به بخشی از سخنان مامور سفارت فرانسه در عراق خطاب به یک ایرانی پوزیسیون مقیم خارج از کشور که برای دریافت اقامت در فرانسه به او مراجعه کرده است، توجه کنیم تا تفاوت تجربه فرانسه و انگلستان را از زبان خود آن‌ها بشنویم:

"من تقاضای ویزای شما را مطالعه کرده‌ام و می‌دانم سال‌ها در انگلستان بوده‌اید و یقین دارم با تاریخ آن کشور آشنا هستید. تاریخ انقلاب کبیر فرانسه را هم که به خاطر حرفه‌تان خوب می‌دانید. من هم تا حدودی به تاریخ هر دو کشور آشنا هستم. تا آن جا که اطلاع دارم، وضع فرانسه در سال‌های پیش از انقلاب بهتر از انگلستان بود. وقتی ما دست به آن انقلاب کبیر زدیم، همه پرچم ما را برداشتند و شعار برابری، برادری، آزادی را شعار خود کردند. انگلیس‌ها اما از راه اصلاحات و رفرم، همان هدف‌های انقلاب ما را با موفقیت به مراتب بیشتر و خون‌ریزی به مراتب کم‌تری به انجام



## بازار سیاست

سعید حجازیان

رسانند. ما مونتسکیو را داشتیم، آن‌ها بزرگ محافظه کار را. ما فرانسوی‌ها رابینسون را داشتیم که تا حرفی می‌زدی، سرت زیر گیوتین بود و انگلیس‌ها کرامول را داشتند و فقط چارلز اول را کشتند. اما نتیجه چه شد؟ آن‌ها هندوستان را گرفتند و امپراتوری انگلیس را تشکیل دادند و سهم ما ویتنام و لائوس یا چند جزیره کم و بیش متروک در دریای کارائیب شد.<sup>۲۱</sup>

در واقع در فرانسه سلطنت به کلی polity را پر کرده بود، تنها شاه شهروند محسوب می‌شد و سایر مردم رعیت بودند. البته رابرت دال، در کتاب مشهورش به نام پولیاریشی نشان داده است دموکراسی در غرب کم‌کم به سمت لاغر شدن و حذف مردم از صحنه سیاست پیش می‌رود و تنها کمپین‌های انتخاباتی هستند که احزاب رقیب را به جان هم می‌اندازند. اما مردم به دنبال علائق شخصی خود مانند موضوعات اقتصادی، هنر و اوقات فراغت هستند و رغبتی به شرکت در امور سیاسی ندارند، شاید گاهی در پاسخ به این سوال که چه کسانی بر ما حکومت می‌کنند بیندیشند که برخلاف ظواهر، این دولتمردان روی صحنه یا به اصطلاح Head Figure نیستند که زمام امور را به دست دارند، بلکه سیاست و تصمیم‌گیری‌ها در پشت درهای بسته رقم می‌خورد، جایی که مردم نقشی در آن ندارند، به همین دلیل دموکراسی یعنی همه سالاری به پولیاریشی، یعنی چندسالاری منجر می‌شود.

در ادامه ما یلم درباره شرایط امکان یا امتناع polity نکاتی را برشمرم. اگر عرصه سیاست فقط عرصه ستیز مستمر و جنگ همه علیه همه باشد polity هیچ‌گاه شکل نمی‌گیرد؛ polity با جمع بین ستیز و سازش امکان بقا دارد. البته سازش باید بر سر قواعد کلی بازی و برآیند متافع گروه‌های بازیگر باشد. ضمناً در درون polity نیز انواع مکانیزم‌های مهار و موازنه شکل می‌گیرد که مانع از ایجاد تخطی و فساد در آن می‌شود، مانند تعدد احزاب، تفکیک قوا، موازنه polity توسط جامعه مدنی و نظایر این‌ها. اما اگر فقط یک بازیگر در صحنه باشد نمی‌توان آن عرصه را polity نامید، چرا که polity حداقل به دو نیرو و بازیگر احتیاج دارد تا بتوان آن را دموکراسی برای قلیلی<sup>۲۲</sup> نامید. این همان شرایطی است که دموکراسی حداقلی نامیده می‌شود و امید می‌رود انبساط یابد و به سمت

دموکراسی حداکثری<sup>۲۳</sup> پیش برود. علاوه بر آن در شرایط هرج و مرج و آشوب هم polity محقق نمی‌شود.

برای روشن شدن مسأله می‌توان عرصه polity را با بازار اقتصادی<sup>۲۴</sup> مقایسه کرد: نکته اول آن که برخلاف اقتصاد در عالم سیاست بازار رقابت کامل شکل نمی‌گیرد چون در بازار اقتصادی هر کس خریدار، فروشنده، واسطه یا عرضه‌کننده کالا و خدمات است؛ یعنی هر انسان عادی در بازار اقتصاد یک بازیگر است اما درباره سیاست چنین نیست و بسیاری از مردم اصلاً رغبتی به آن ندارند. از جانب تقاضا، متقاضی وجود ندارد و از سوی عرضه هم عرضه‌کننده؛ این شرایط هم در کشورهای دموکراتیک و هم در کشورهای در حال توسعه صادق است. مثلاً در آمریکا حداکثر ۶۰ درصد مردم در انتخابات سراسری و ملی مانند انتخابات ریاست جمهوری شرکت می‌کنند این رقم در انتخابات محلی کمتر هم می‌شود. مشارکت مردم در رأین حتی از این عدد هم پایین‌تر است.

این به آن معنی است که تقاضا وجود ندارد و عرضه هم کامل نیست. یکی از مهم‌ترین دلایل این تفاوت، آن است که در عرصه سیاست نهادهای حرفه‌ای برای سازمان دادن به ایده‌های خاص وجود ندارند در حالی که در اقتصاد مردم برای هر شغل و ایده‌ای بنگاه احداث می‌کنند و آن را پی می‌گیرند تا به سود<sup>۲۵</sup> برسند. با این حال عرصه سیاست و اقتصاد شباهت‌هایی هم دارند. مثلاً در بازار سیاست استفاده از قوه قهریه مجاز نیست، چرا که این امر می‌تواند به جنگ داخلی و فراگیر منجر شود؛ این عرصه دقیقاً شبیه بازاری است که ورود سلاح به آن ممنوع باشد. حتماً می‌دانید که احزاب جدایی طلب مسلح در ایرلند، اسپانیا، فرانسه یا کانادا تا زمانی که سلاح خود را بر زمین نگذاشتند، جواز ورود به بازار سیاست را نیافتند. در ایران هم اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دلاستانی در لوایل انقلاب به همین منظور صادر شد، یعنی احزاب خلع سلاح شوند و بعد وارد polity شوند. ثانیاً پول کثیف همان‌طور که نباید در بازار اقتصاد به جریان بیفتد، در بازار سیاست نیز نباید رایج شود مثلاً در انتخابات بسیاری از کشورها، کمک بیش از ۱۰۰۰ دلار به کمپین‌های انتخاباتی ممنوع است. ثالثاً آن دسته از نیروهای سیاسی که تمایل دارند به نمایندگی از طبقات اجتماعی خارج از مرزها وارد عرصه

سیاست شوند امکانی برای سیاست‌ورزی ندارند مثلاً از آن‌جا که بورژوازی کمپراور (سرمایه‌داری وابسته) نماینده طبقه بورژوازی برون‌مرزی است امکان رقابت در polity را نمی‌یابد. دیگر آن‌که استفاده از ابزار کنترلی خارج از قواعد بازی برای احزاب ممنوع است. در قصه واتر گیت، نیکسون، پست خود را به دلیل شنود گفت‌وگوهای حزب رقیبش در جریان انتخابات، از دست داد. از این قبیل قواعد و موارد در انتخابات سالم و منصفانه فراوان وجود دارد.

اما در سیاست برخلاف بازار اقتصادی، از قانون ضد تراست خبری نیست. احزاب قوی می‌توانند احزاب ضعیف‌تر را جذب خود کنند و قوی‌تر شوند یا با احزاب دیگر ائتلاف‌های قوی‌تری تشکیل دهند تا جایی که فقط دو بنگاه سیاسی مهم، سرنوشت سیاست را رقم بزنند. نمونه این امر را می‌توان در آمریکا مشاهده کرد. حال آن‌که در همان کشور قوانین ضد تراست مانع از تشکیل بنگاه‌ها و هلندینگ‌های بزرگ و یکه‌تاز اقتصادی می‌شود.

از دیگر تفاوت‌های این دو بازار، تفاوت پوپولیسم در سیاست و اقتصاد است. در اقتصاد برعکس سیاست، شرایط ظهور پوپولیسم (زده‌ای بودن جامعه) مهیا نیست. بخش‌های تولید و عرضه در اقتصاد برعکس به سمت نهادمندی و تبدیل شدن به تراست پیش می‌روند (به همین دلیل دولت قانون ضد تراست وضع می‌کند) و تنها بخش مصرف (مردم) امتیزه است. در چنین شرایطی مصرف‌کنندگان حتی تحت تاثیر بیشترین تبلیغات نیز امکان عودت، تمویض یا حداقل عدم خرید مجدد را دارند از سوی دیگر کالاها نیز جاذبه غیرمادی ندارند؛ بنابراین مصرف‌کننده در نهایت قدرت انتخاب و اختیار خرید دارد حال آن‌که در سیاست شرایط ظهور پوپولیسم مهیاست، البته هر چه معیارهای دموکراسی بیشتر باشد، امکان و مدت ظهور آن کاهش می‌یابد.

همچنین اقتصاد و سیاست را می‌توان در نحوه خودتنظیمی و نظم‌بخشی به بازار نیز مورد بررسی قرار داد. لیبرال‌ها معتقدند در بازار اقتصاد به شرط عدم دخالت دولت، نظم خودجوش وجود دارد و عرضه و تقاضا و قیمت‌ها و سایر امور به طور خودجوش به موازنه یا به قول هایک به کاتالکسی می‌رسند. گروهی هم معتقدند دولت‌ها باید در صورت

بروز شرایط خاص در برخی امور دخالت کنند و آن شرایط **Market Failure** است که نظم بازار در آن به هم خورده است. مثلا در مورد برخی کالاها عمومی مانند بهداشت و امنیت که سرمایه گذاری در آن برای بخش خصوصی صرفه اقتصادی ندارد. اما آیا در نظم خودجوش بازار سیاست هم **Market Failure** اتفاق می افتد تا به دخالت دولت نیازی باشد؟ اولاً باید توجه داشت که در بازار سیاست، دولت بازیگر و در مقابل رقبای دیگر خود، یک طرف دعواست. به همین دلیل دخالت دولت در بازار سیاست به معنای جانبداری از یک طبقه یا قشر خاص محسوب می شود. بنابراین دخالت دولت در این زمینه کاملاً نابجاست و همه چیز باید به وسیله توافق و معاهده میان همه بازیگران تنظیم شود و به صورت قانونی و شفاف صورت پذیرد. برای نمونه، در کشور ما که دولت در انتخابات دخالت می کند و برای خود حق احراز صلاحیت کاندیدای همه احزاب و گروه‌ها را قائل است، نظم خودجوش بازار سیاست بر هم می خورد، چرا که همان طور که قبلاً گفته شد، دولت در سیاست یک طرف دعواست و کفه را به نفع طبقه و قشر خاصی سنگین تر می کند، حتی دموکراسی هدایت شده یا متعهد یا ارشادی هم به نحوی مختل نظم خودجوش بازار سیاست است. چه رسد به دولتی که در بازار سیاست آن، تولید (ایجاد و بقای بنگاه‌های مولد نظیر احزاب، نهادهای مدنی، اتحادیه‌ها)، توزیع (ایجاد و بقای رسانه‌ها) و عرضه و مصرف (آزادی انتخابات)، همه تحت اختیار دست مرئی دولت باشد. گویی کل بازار دچار **Market Failure** است. حال آن که در شرایط دموکراتیک تنها در شرایط استثنایی مانند جنگ یا اشغال نظامی ممکن است در پاره‌ای از بخش‌های بازار سیاست آن هم به طور محدود و موقت با **Failure Market** مواجه شویم.

از این رو بر خلاف بازار اقتصاد که در پاره‌ای موارد به دلیل **Market Failure** به دولت اجازه دخالت می‌دهد، در بازار سیاست (در دموکراسی‌ها) اصل بر تولید، توزیع و عرضه آزاد و شفاف ایده‌هاست و بازار توسط مصرف‌کنندگان (صاحبان رای) در فضایی آزاد (انتخابات آزاد) تنظیم می‌شود، یعنی خود تنظیمی<sup>۱۲</sup> در ذات بازار است و به دخالت دولت و به طریق اولی نیروی بین‌المللی، نیازی نیست.

البته در این میان، یک نکته قابل تأمل وجود دارد و آن این است که آیا می‌توان ادعا کرد همان گونه که بازارهای اقتصادی ملی، تحت تاثیر بازارهای جهانی هستند و کشورهای مختلف کمابیش و با تقدم و تاخر، به پیمان‌های جهانی مانند WTO و پیمان‌های منطقه‌ای مختلف می‌پیوندند و مرزهای اقتصادی کم‌رنگ می‌شوند و ادغام بازارها صورت می‌گیرد، در عرصه سیاست هم به سمت نوعی سیاست جهانی پیش می‌رویم یا نه؟ طبیعتاً حاکمیت ملی بر اثر فشارهای بین‌المللی، ناچار است خود را تا حدودی با پیمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تطبیق دهد. سازمان‌هایی مانند عفو بین‌المللی، منع گسترش سلاح‌های اتمی، شورای حقوق بشر و نظایر آن‌ها، طبعاً بر روند دموکراتیزه کردن دستگاه قضایی، انتخابات و فعالیت‌های سیاسی- نظامی کشورها تاثیر خواهند داشت، اما نه به شدتی که بازار جهانی اقتصاد بر بازار اقتصاد ملی تاثیر گذار است. اکنون دیوار ستبر رسانه‌ای میان کشورها فرو ریخته و مردم هر کشوری به منابع اطلاعاتی گوناگونی دسترسی دارند و بنابراین در این بازار تداخل امواج، قادر به گزینش مرجع فکری خود هستند. در واقع دولت‌ها دیگر نمی‌توانند به راحتی افکار عمومی را شکل دهند. مهاجرت‌های گسترده و آرتسپات علم و اقتصادی با جهان نیز کمابیش همین نقش را ایفا می‌کنند.

البته اثر نمایشی بازار سیاست در کشورهای هم‌جوار با کشورهای اقتدارگرا نیز دیده می‌شود. از آن گذشته، خود تعاملات بازار اقتصاد نیز آثاری جانبی بر بازار سیاست دارند. مثلاً در کشوری که فاقد دموکراسی باشد، با پدیده فرار مغزها و سرمایه روبرو هستیم که می‌تواند به راحتی آن کشور را از بخشی از منابع ملی خود تهی کند؛

یا مثلاً شاهد نیروی گریز از مرکز اقوامی هستیم که آرمان خود را در کشورهای همسایه می‌جویند. حتی ممکن است چنین کشورهایی مورد تحریم بازار اقتصاد جهانی قرار بگیرند و مجبور به تحمل هزینه‌های سنگین شوند. چه کسانی به بازار سیاست می‌آیند؟

#### الف) توده‌ها

توده‌ها اغلب به عنوان مصرف‌کننده به این بازار وارد می‌شوند و ویتترین بنگاه‌های سیاسی را که پر از برنامه‌های سیاسی هستند، تماشا می‌کنند. سپس هر فرد بر مبنای باورها و مناقش به یکی از آن‌ها دلبستگی پیدا می‌کند و به صورت حرفه‌ای، آماتور یا هوادار، به برنامه آن حزب دل می‌بندد و با هزینه خودش که همان برگ رای باشد، برنامه او را خریداری می‌کند (البته این توضیح ساده شده داستان سیاست است). ممکن است این توده‌ها سازمان‌یافته باشند یا به صورت توده‌وار به جریان‌های سیاسی روی خوش نشان دهند. ممکن است انزوا و بی‌تفاوتی سیاسی پیشه کنند و اساساً به این بازار وارد نشوند یا برعکس، به صورت جنبش‌های اعتراضی به آن هجوم بیاورند. ممکن است با شور و حرارت<sup>۱۳</sup> جذب یک کاریزما گردند و شاید هم کاملاً عقلانی و خردورزانه، با محاسبه هزینه و فایده وارد این بازار شوند.

#### ب) سیاست‌ورزان

این گروه برای عرضه کالای خود وارد صحنه می‌شوند و به دنبال کسب یا حفظ قدرت هستند. سیاست‌ورزان، حرفه‌ای و سازمان‌یافته کار می‌کنند، آرمان و استراتژی و تاکتیک دارند و به دنبال ایجاد اعتماد و یقین در مردم نسبت به برنامه‌های خود هستند. سیاست‌ورزان معمولاً نسبت به آینده خوش‌بین‌اند؛ آنان به فاعل تاریخی بها می‌دهند و معتقدند می‌توان

از ویژگی‌های بازار سیاست در ایران، تقاضای بالا و عرضه پایین است. این شرایط بازار سیاست را همانند بازار اقتصاد در شرایط مشابه دچار تورم می‌کند

ساختارها را با اراده، نرم کرد. آن‌ها در پی ایجاد بدیل هستند البته در میان‌شان برخی هم سودای موج سواری رایگان دارند.

### پ) روشنفکران

روشنفکران معمولاً منتقد و به دنبال افسون‌زدایی از تمام اشکال سلطه‌اند چه سلطه دولتی و چه سلطه حزبی. آنان ضدایدئولوژی، ضداتوپیا و شکاکند و می‌کوشند از روابط قدرت مشروعیت‌زدایی کنند. آنان همچنین ضد مردم‌گرایی، شالوده‌شکن، متفرد، بدبین و در مجموع افرادی هستند که ذهن‌شان در هیچ قالب و قالبی نمی‌گنجد. می‌توان آنان را با سیاست‌ورزان مقایسه کرد و متوجه تفاوت عمیق شاکله آن‌ها شد.

### ت) اندیشمندان

من در میانه سیاست‌ورزان و روشنفکران، به وجود دسته‌ای قائل هستم که برخی از خصائل هر دو را در خود دارند و برخی ویژگی‌ها نیز مختص خودشان است.<sup>۱۵</sup> به گمان من اندیشمندان به عنوان ناظرانی بی‌رونی، بدون آن‌که دامن خود را به سیاست آلوده کنند به تحلیل آن مشغولند. آن‌ها بیشتر جنبه آکادمیک دارند و عمدتاً به توصیف تبیین و حتی پیش‌بینی شرایط می‌پردازند، اما به مرحله نقد که کار روشنفکران است یا تجویز که کار سیاستمداران است وارد نمی‌شوند. کار آن‌ها جریده‌روی است و شعارشان در این خلاصه می‌شود که:

به دریا در منافع بی‌شمار است

وگر خواهی سلامت در کنار است

### بازار سیاست در ایران

بازار سیاست در ایران بعد از انقلاب، به صورت انفجاری شکل گرفته با این حال به دلیل بروز جنگ و عدم پذیرش ترک سلاح از سوی گروه‌های مسلح، خیلی زود هم منقبض شد. آنچه امروزه رسماً ترویج می‌شود، آن است که بنگاه‌های سیاسی همگی کالای خود را از یک تراست بزرگ تحویل بگیرند و با بسته‌بندی‌های متفاوت به مردم عرضه کنند. این بنگاه‌ها مولد نیستند، بلکه موزع هستند و اگر رایی هم به آن‌ها داده شود، در واقع به یک تراست تولیدی بزرگ داده می‌شود. در چنین شرایطی، عرصه سیاست رقابت‌مقارفی را که در بخش پیشین به آن اشاره شد، بر نمی‌تابد. در پاتریمونالیسم اساساً بازاری وجود ندارد و به جای رقابت نوعی

هم‌چشمی<sup>۱۷</sup> شکل گرفته است. حال آن‌که رقابت، ماهیتی سیاسی-اجتماعی دارد، اما هم‌چشمی پدیده‌ای روانشناختی است. اگر ما هم به این قرائت ملتزم باشیم، باید بپذیریم در ایران polity تشکیل نشده است تا بتوان در آن سیاست‌ورزی کرد؛ شاید هم بتوان حق را به اندیشمندان و روشنفکران داد که پیش از این وصفشان رفت.

ویژگی دیگر این شرایط آن است که دست‌خدا چنان به زمین سیاست نزدیک قلمداد می‌شود که دیگر جایی برای رقیب و چالشگر باقی نمی‌گذارد در یک نگاه ادعا می‌شود خدا غیور است و غیر را بر نمی‌تابد، در برابر آن هم تلاش کسانی است که مدعی‌اند دست خدا به سوی خدا برمی‌گردد و در این وضع زمین بازی سیاست بهتر به روی رقابت باز می‌شود. منتها این را در کشور ما نوعی عرفی شدن تلقی می‌کنند که قصد دارد بین سیاست و دین فاصله بیندازد و به همین دلیل با آن به جد مقابله می‌شود. در این‌جا سوال اساسی آن است که اساساً دست خدا چگونه بیرون می‌آید؟ اگر این دست خیلی به زمین سیاست نزدیک شود طبیعتاً محدوده کمی را پوشش می‌دهد. در مقابل هر چه بالاتر رود سایه آن بر سر عله بیشتری می‌افتد. از سوی دیگر، ادغام نهاد دین در دستگاه دولت و دولتی کردن دین و تنگ شدن polity به حالتی می‌انجامد که مشارکت سیاسی به حالت انفجاری می‌رسد و دین و دولت توامان صدمه خواهند دید. چنان‌که شاهدیم بعد از دوپست و اندی سال که از انقلاب فرانسه می‌گذرد این کشور لائیک‌ترین کشور غربی است؛ زیرا روحانیت در رژیم کهن فرانسه بخشی از بروکراسی دولتی محسوب شد که از خود اراده‌ای نداشت و تابع سلطنت بود. از دیگر ویژگی‌های بازار سیاست در ایران، تقاضای بالا و عرضه پایین است. این شرایط بازار سیاست را همانند بازار اقتصاد در شرایط مشابه دچار تورم می‌کند. این‌که سیاست‌ورزی در ایران بخشی از نگاه‌ها را به بیرون متوجه می‌کند، به دلیل وجود کالای دیگری است که در خارج از مرزها عرضه می‌شود.

دولت نیز برای رفع تورم سیاسی چند راه دارد؛ اگر در معرض فشار بالا باشد، می‌کوشد از نمادهای ملی و احساسات میهنی استفاده کند. در برخی کشورها، در چنین شرایطی دولت‌ها ناچار می‌شوند برای سرکوب مطالبات سیاسی به نوعی خوننای نظامی تن‌دهنده احزاب تقلبی

بسازند یا حاکمیت به یک رژیم تک‌حزبی و پذیرش تعدد فراقسیون در حزب واحد تن در دهند. نمونه آن را می‌توان در اواخر عمر اتحاد جماهیر شوروی در حزب کمونیست شوروی دید. اما اگر دولت نتواند به هر دلیلی این تورم را مهار کند، بخشی از مردم به سمت کالای سیاسی خارجی روی می‌آورند و این‌گونه خود را ارضا می‌کنند و سرانجام، با انفجار از هم می‌گسلد.

در چنین شرایطی، توده مردم هم به دنبال راهکارهای اصلاحی می‌روند، اگر از آن نتیجه نگیرند، به سمت راهکارهای تعرضی سوق می‌یابند که تشکیل گروه‌های زیرزمینی و مخفی مخالف یا دولت نافرمانی مدنی و نگاه به خارج از مصادیق آن است. از نظر مردم آخرین داری یک مجموعه اصلاح‌ناپذیر، انقلاب است.

در انقلاب ایران، شاهد بودیم همه انگشت‌های ملامت به سمت شاه نشانه رفت. در حالی که اگر شاه مثلاً از سال ۱۳۳۸ به بعد رفرم سیاسی را آغاز کرده بود و polity ایران چند وجهی می‌شد، مجال بود انگشت‌ها به سمت وی نشانه روند. یکی از خصوصیات چرخش نخنگان در polity آن است که اگر مردم از سیاست و برنامه‌های ناراضی باشند، می‌توانند آن را پس از مدتی یا رای خود تغییر دهند بدون آن‌که لازم باشد به روش‌های قهرآمیز متوسل شوند.

پانوش‌ها

۱. Challengers
۲. Capacity
۳. Anti Systemic Movements
۴. Check and Balance
۵. Expansion
۶. Explosion
۷. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفت‌وگو با محسن رضوانی، به اهتمام حمید شوکت، تهران، اختران، ۱۳۸۳، ص ۳۰۶.
۸. Democracy for a few
۹. Full Democracy
۱۰. Market
۱۱. Intenest
۱۲. Self Regulation
۱۳. Enthuslastic
۱۴. Activists
۱۵. می‌توان برای مطالعه بیشتر در این باب به کتاب اندیشمند و سیاستمدار ماکس وبر مراجعه کرد.
۱۶. Competition
۱۷. Rivalry